

۲۰  
۶  
۱۹  
۱۰

خبر از اخبار و اشعار و دیوانه ها

که در زمان سید و روان جمیع ماه رمضان سال ۱۲۹۱ هجری



در این کتاب سید و روان که در این کتاب جمیع اشعار و اشعار و اشعار

او در این کتاب و اشعار و اشعار و اشعار

ای سید و روان

بیت متعالی و الویل و الیحداد

دین زمان سعادت قرآن و اوان فرخی ایمان

بسم الله الرحمن الرحیم

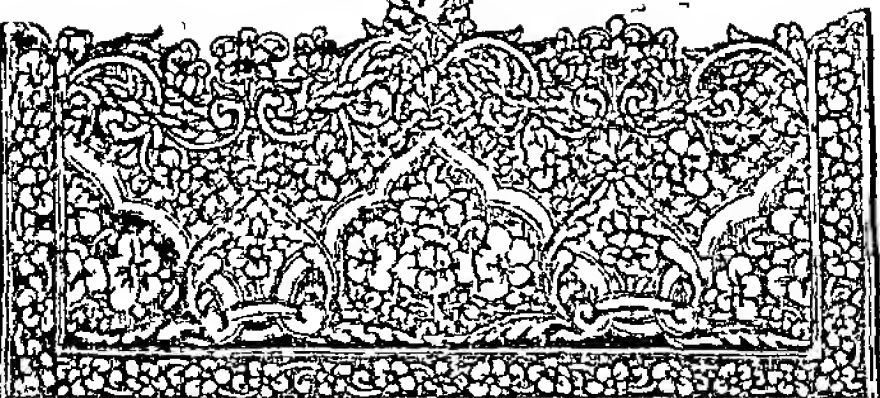
حاشیه از حضرت رضی الله تعالی

عن محمد بن یحیی عن ابی حمزه الثمالی

عن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی حمزه

عن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی حمزه

ای میبندگان سر اود



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداست بخشننده و مهربان

قَرَنَ الْمَلَا حَةَ طَيِّبَةً

تسکین شد ملاحت شیرین شد

وَالْحَسَنُ صَارَ شَرِيبَةً

و غریبی گشته است پیوسته آسود

صَلِّ عَلَيْكَ يَا هَمَّا

درود بفرستد بروی خدای مایان

صَادَ الْقُلُوبَ جَمَالَهُ

شکار کرده است دلها را خفته انسوز

شَاعَ الْأَفَاقَ جَلَالَهُ

مشهور است در جمیع عالم بزرگی آنسوز

صَلِّ عَلَيْكَ يَا هَمَّا

درود بفرستد بروی خدای مایان

وَالْبَدْرُ يَقْصُرُ نُورَهُ

و ماه تابان نورش را

إِذَا مَا سُبْحَانَ طَهْوَرَهُ

و تشبیه بلوه داد فلور آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر بے خدای مایان

مَرَبُّوْعٌ قَدِ كَانَهُ

بیان قد بوده است آن سرور

وَاللّٰهُ اَعْظَمُ شَانَهُ

و خدای تعالی بزرگ کرده است شان آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر بے خدای مایان

لَكِنْ يُّطَوِّلُ جَارَهُ

در اندامی نمودند از همسایه آن سرور

وَهُوَ الْمَفِیْضُ بِجَارِهِ

و آن سرور بخشش کننده است در مایان جان

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر بے خدای مایان

اِذْ مَا يَمَّا شَيْعُرُهُ وَدَّ

و تکیه بر پای میکرد آن سرور نوی مبارک

قَدْ كَانَ يُعَلِّبُهُ الصَّهْرُ

بجای آورد که نهد بر سر او را خدایک که محتاج اند

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر بے خدای مایان

وَالْعُظْمُ كَانَ لَهَا مَتَهُ

و عظمت و بزرگی بود تارک او را

وَالْحُطْرَيْنِ تَامَتَهُ

و خوابی بینندگان را ده است او را



صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای بایان

کَا اَيْلٍ سَوْدٍ شَعْرًا لَا

مانند شب سیاه بود موهای مبارک او

فَاَصْنَعْ الْعَجَائِبَ بِحَسْرَةٍ

رنجیده است محاسن او بر روی سینه و دل انبیا

صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای بایان

شَعْرًا خَضِيبًا نَكْرًا

روی مبارک محبوب خدا بسیار بود

تَرَجِدَ آمِينَ فِي الْوَرَاءِ

اکنون موی مبارک خدا را در زمین و در تمام طاق

صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای بایان

شَعْرًا مَشِيطًا لَا قَطَطًا

موی مبارک نشانه کرده است ترم غول

سَمَاءَ لَا فَوْدًا لَا سَبْطًا

موی مبارک است سیاه است و محبوب نیست

صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای بایان

اِذَا مَا يَفُوْهُ رَقِصْرٌ فَرَمًا

تنگی

لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ وَرَشْحَمَتُهُ

نیست موی مبارک که تپا و کند از زمره گوشه



صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

وَهُوَ الْمَبَارَكُ كُنْهُ

و آن سرور تمام خیر و برکت است و وجود مبارک او

قَدْ كَانَ اَزْهَرَ لَوْنُهُ

تحقیق بود و تابان رنگ بسیار که آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

كَبَّرَتْ وَجْهَهُ مَرَامُهُ

بزرگ بود و روی با سعادت طلب آن سرور

عَظُمَتْ رُؤُوسُ عِظَامِهِ

بزرگ بود سرهای استخوان مبارک که آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

اَقْلَحَ حُجْرَةَ خَشْيَتِهِ

بالا تر جانهای آن خط نخل آن سرور بود

كَانَ خَطُّ تَجَرُّمِي شَعْرَةً

مانند خط مستقیم روان بود موی مبارک او

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

لِلشَّاطِرِينَ مَسْرَةً

برای پیشندگان راه او است

اَسْفَلَ حُدُودِ مَسْرَةٍ

فروترین حدود ناه مبارک او بود

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اَلْمَلِكُ الْبَارِقُ صَدْرُهُ

دوش مبارک و سینه مبارک آنحضرت

عِزَّتُهُ وَرَفْعَتُهُ قَدْرُهُ

پهنة و آرزو و بلند کرده شد مرتبه آن

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

يَا شَهِيدَ رَيْنِ صَدْرُهُ

بهوتی زینت کرده شد سینه آنسرور

اَلَا كَلَهُ بَلَّ صَدْرُهُ

نه تمام سینه مبارک او بلکه پیش میآید آن

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اَيْضًا ذِ سَرَا عَالِيَهُ

نیز زینت داده شده است هر دو آرد مبارک آنسرور

وَالْمَلِكُ الْبَارِقُ بَسْرَتُهُ

ازینت داده شده است هر دو دوش مبارک آنسرور باغی

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

عَيْنَاهُ صَادِقُ قُلُوبِنَا

دو چشم مبارک آنسرور بر شکار کرده است اهلای

اَللَّحْظُ صَارَ طَلُوبِنَا

نگاه کردن بگوشه چشم گشته است مطلوب



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

كَمَلِ السَّوَادَ سَوَادَهَا

کامل است سیاهی یعنی سیاهی آن چشمان

لِلْحَاسِدِ بْنِ سَادَهَا

و مر حاسدان را کامل است حسد آنها

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

الْعَيْنُ عَيْنٌ فِي النَّظَرِ

چشم مبارک آنست و چشمه نیست در دیدن

بَلْ كَانَ عَيْنًا ذَا الْقَدَرِ

بلکه بود آن چشم ابروی خداوند مرتبه

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

عَيْنٌ مُضِيٌّ مَرَّ كَفْعٍ

چشم بود گذر زنده بلفند

عَيْنٌ مِثْلُ مُشَفَّعٍ

چشم بود پر حسن و جمال همچو یکدگر کنی بیان

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الثَّرَاهِي

چشمه آب نافع است در زمین

عَيْنَاهُ حَسَنَتِ الرَّهِي

برو چشم مبارک او خوبی داده است خلق را



صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر دس خدای مایان

عَيْنَا لَا يَحِيْىُ ذَا النُّظَرِ

دو چشم مبارک آفرنده میکند خداوند نظر را

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الشَّعْرِ

چشمه آب نافع است در بین

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر دس خدای مایان

وَ احْسَنُ فِيْهِ مُشْتَرِكٌ

دو خوبی در آن چشم مبارک فزاگرند و است

اَيْضًا بِأَيَّامِهِ قَدْ كَمَلُ

بیشتر شد چشم مبارک که تحقیق کامل می تواند آ

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر دس خدای مایان

لِلشَّاطِرِينَ مَسْرَةٌ

در نظر کنندگان را خوشه بود

قَدْ شَاعَ فِيْهَا حِمْرَةٌ

تحقیق پرانگنده بود در بیاض چشم مبارک سر

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر دس خدای مایان

عَبَّ كُلُّ مَجْلٍ كَفَّهُ

از هر مجله بازداشته است او را

لِجَمِّ دَسَّحَ كَفَّهُ

برای بخشش فراخ کرده شده اند بیکار

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

قَدْ مَاهُ اَيْضًا وَ سَعَا

بیزود قدم مبارک آنحضرت نیز فراخ کرده اند

فِي الْعَرْشِ لَيْلًا رَوْعًا

در عرش در شب معراج بلند کرده شده اند

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

مِنْ تَحْتِ كَانَتْ رَفْعَةً

از تـه قدم مبارک بود بلند می

وَالْعَيْنُ ذَاتُهُ رَفْعَةً

و برای ذات مبارک آنحضرت بلند می

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

اِنْ كَانَ هَمِشِي يَبْتَدِرُ

اگر راه میرفت آنسرور شبانی میرفت

فَكَانَ صَبَاً يَنْخَدِرُ

پس گویا که در شب بخوابد

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

قَدْ كَانَ اَبْيَضَ مَشْرِياً

تحقیق بود آنسرور سفید مگ آمیخته بمرخی

وَلِعَاشِقِيهِ مَطْرِباً

و مر عاشقان خود را خوشه دهنده بود

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

بِالْوَسْطِ كَانَ جَبِيْنُهُ

فِي الْعَشْرِ كَانَ جَبِيْنُهُ

بفرانخی بودیشانی مبارک آن سرور

در عشق خدای تعالی بود دل آن سرور

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

كَالْقَوْرِ كَانَ حَكِيْمُهُ

قَدْ كَانَ يَفْرَحُ حُطَابِيَّةً

مانند کمان در کجی و دوازی بود ابرو و مبارک او

تجشع خوش می شد کلام گشته و با او

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

كَانَتْ سَيِّوَا بَعْدَ تَنْفِصِلُهُ

لَيْسَتْ تَقَارِيْنُ تَتَّصِلُ

بودن آن و دوا بر و تمام جدا از هم

نیستند آن و دوا بر و مقارن متصل

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

عِرْقُ تَبَارَكَ شَابُهُ

فِي الْبَيْنِ كَانَ مَكَانُهُ

رگ که بزرگ است مرتبه او

در میان دوا بر و بود جائی آن رگ



صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

كَانَتْ تَدْرِغُ فِيهِ

بود آن ز که در چنانش نمی آمد در حالت شرم فروز

كَانَتْ تَدْرِغُ فِيهِ

نه در حالت نمکینی بخشش آن سرور

صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

وَأَكْفُ حَسَنَاتِهَا

و بهی سباز آن سرور نیک و ذات آن بختی

وَأَكْفُ حَسَنَاتِهَا

در بار یک بلند هموارا خوبی است صفات آن بختی

صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

عَرِيْنَهَا فَدَارُ تَفْعٍ

دیوار آن بختی سباز که بختی بلند بود

وَالسَّمْعُ مِثْلُهُ مَا سَمِعَ

و گوش سباز که آن گوش شنیده شد

صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

يَسْكُوهُ لَوْ رَأَى الْيَقِيْنُ

بلند میشد آن بختی را نور که بختی

يَسْكُوهُ لَوْ رَأَى الْيَقِيْنُ

البته بند و قید نیست و آن بختی را بختی

صَلِّ عَلَيْهٗ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

قَدْ فَاقَ حَيَّتُهُ الْحَيَّ

تحقیق بلند بود ریش مبارک آن سرور پیشیا

اَلْوَاٰنِيَا نُوْرَ الدَّجَى

رنگهایش روشنی تاریکیا است

صَلِّ عَلَيْهٗ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

كَثُّ الْحَاسِنِ نَحْمَةٍ

ابنوی ریش مبارک نعت عظیم

وَلِكُلِّ نَفْسٍ رَّحْمَةٌ

و برای هر کس ریش مبارک آن سرور رحمت

صَلِّ عَلَيْهٗ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

قَدْ كَانَ خَلَقَ اَهْلَ السَّهْلِ

تحقیق بود هر دو خساره آن سرور رزم

وَالنُّوْرُ بِهِمَا قَدْ نَزَلَ

وروشنی بآن هر دو خساره تحقیق خود آمد

صَلِّ عَلَيْهٗ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

كَمُلَ الْحَاسِنِ فِي قِيَّةِ

تمام بود خوبیا در دمان مبارک آن سرور

مَكَاءُ الْوَارِي بِمَكَارِمِهِ

بر کرده است خلی را به نیکیهای خود

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

فِيْهِ كَانَتْ وَسْعَةٌ

درودان مبارک آن سرور و قراست خد بود

فِرْكُلٍ لِّقَطْمٍ نَّعْمَةٍ

در هر سخن آن دمان نعتی است عظیم

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

اَسْتَأْنِيْهِ قَدْ اِلْفَرَجُ

و زدنهای مبارک او تحقیق کشتاده بودند

وَالنَّوَسْرِ فِيْهَا امْتَرَجُ

درود شاهی بآن دزدانها سباحت که هر عالم

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

فَاَنْ لِّلْخَلْقِ حَيْدٌ

بلند بود گردن هر سرور از گردنهای خلق

فِي الْحُسَيْنِ كَانَ ضَرْبٌ

در خوبی بود و زیاده آن گردن مبارک

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

كَانَتْ صَفَاءً كَفَضَةٍ

بود گردن مبارک صفائی مانند صفائی نقره

فِيْهَا قَلَادَةُ عِيْدٍ

بود گردن مبارک قلادوهای عزت



صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَنَّا

درود بفرستید بر روی خدای مایان

وَهُوَ الْعَلِيمُ بَيَانُهُ

و او تعالی داناست بیان آن

اللَّهُ يَكْمُلُ شَانَهُ

خدا میسراندازد شان آن سیرور

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَنَّا

درود بفرستید بر روی خدای مایان

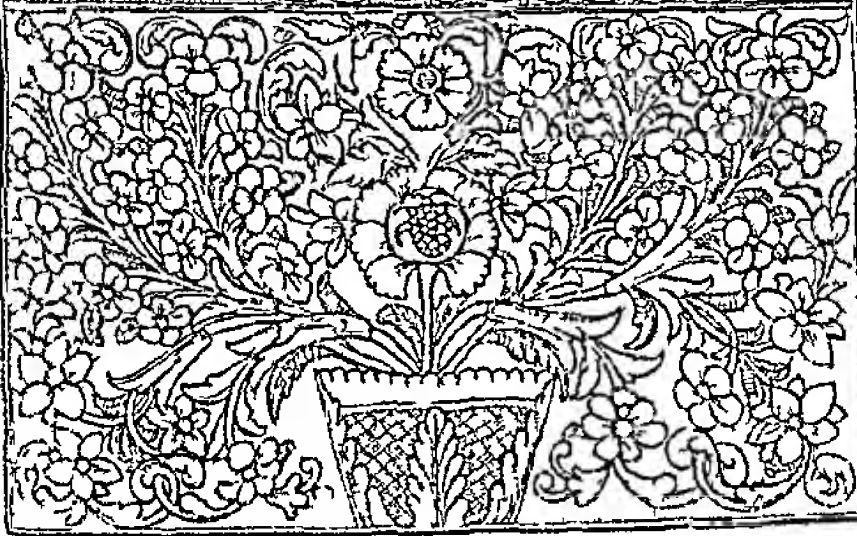
بِالْفَضْلِ دَمْرُ جَبْرُمَا

و بفضل خود ابرق بر کن گمان ابر

يَا رَبِّ صَلِّ سَقِيمَةً

ای پروردگار من تسبیح کن بیماری او

نَسْتَعِينُكَ يَا مَنَّا



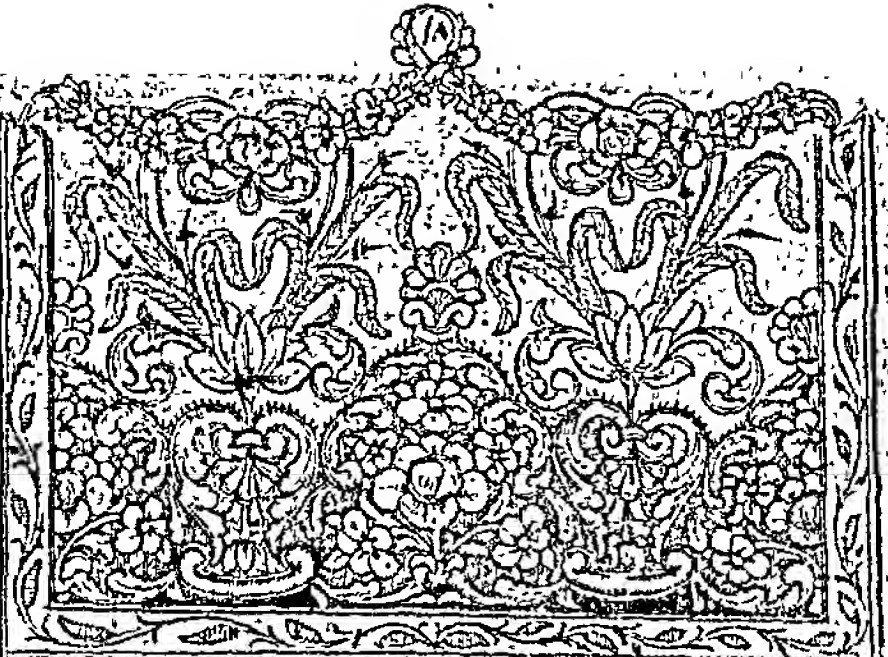
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

و الصلوة على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
و الصلوة على سيدنا محمد

وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين المطهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ

کہ پیدا کرنے والا زمین اور آسمانوں کا ہے

مَنْ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ وَأَجْبَدُ

وہ کہ اس کی بزرگی اور بڑائی

وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ایک لڑا ہے وہ سب سے بڑا اور ہیبت انگیز ہے

أَكْمَلُ الصِّفَاتِ بِآيَاتِ

کہ بزرگی صفات کے ہیں ساتھ ہیجرات کے

أَحْمَدُ اللَّهِ عَالِي الدِّانِ

حسب کرتا ہوں میں اللہ بلند ذات کی

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ذَوِ الْمُلْكِ

وہ احسن الخالقین ہی صاحبِ شان کی

مَلَائِكُ الْمَلِكِ لَا إِلَهَ سِوَاهُ

مالک ملک کا جو سب سے بڑا اور ہیبت انگیز ہے

أَرْسَلَ الْمُصْطَفَى الْكَرِيمَ

بھیجا اور سے محمد مصطفیٰ بزرگ ذات کو

وَاصِلٌ مُّوَصَّلٌ إِلَى الْجَنِّ

پہنچنے والے پہنچانے والے طرف سے مراد ہے

حُبُّهُ حُبُّ خَالِقِ الْخَلْقِ

محبت اس کے محبت خالق مخلوق کا ہے

آيَةُ الْمُحِبِّ كَفَّةُ الدَّيْكَرِ

نشانی محبت کی دیو کی یاد کرنے کی ہے

حُبُّكَ الشَّيْءَ كَانَ يُعْمِيكَ

پیار کرنا تیرا چیز کو ہے اندھا کرنا تجھ کو

لَا تَرَى غَيْرَ لَا وَلَا تَسْمَعُ

نہیں دیکھتا ہے نہ سوتا ہے اور نہ سنتا ہے

فَإِنَّ الْحُبَّ يَسْأَلُ مَنْ شَرُفًا

پس نہ اسی محبت کے درجہ سے اس شخص کے گریہ

الْعَلِيمُ الْمُحِقُّ النَّقَادُ

ذی علم محقق پرکھنے والا

الْأَمِيلُ لِعَظَمَتِهِ الْأَعْظَمِ

امید ور یا ہے بزرگ

الَّذِينَ اتَّقَوْا مَعَ الْإِيمَانِ

اون کو کہوں گا کہ پرہیزگاری کی ساتھ ایمان

كَيْسَ وَاللَّهِ فِيهِ مِنْ خَلْقِ

نہیں ہے واللہ اس میں جو مخلوق

وَإِقَامُهُ مُحِبِّ فِي الْفِكْرِ

اور قائم کرنا محبوب کا فکر میں

وَمَصْرًا إِذَا سَرَى فِيكَ

اور رہ کر کے والا جبکہ در آوے تجھ میں

قِصَّةٌ دُونَهُ وَلَا تَطْمَعُ

کوئی قصہ تو اسے اور نہ میں طمع کر رہا ہوں تو

بِإِدَادِ النَّبِيِّ مُوَدَّتِلِفًا

در حالیکہ ساتھ محبت نبی کے خوگر بننے سے

بِفِرَاسَاتِ طَبْعِهِ الْوَقَادِ

ساتھ دانا بیون طبیعت اگر کہ بہت روشن

الْكَبِيرُ الْغَشْمُ الْأَعْلَمُ

بزرگ دانا اور

اَیُّ مُحَمَّدٍ یَلْطَافُ کَوَاف

بے مروتان دراب

مِنْ مُحَمَّدٍ وَدِرْخَانِ یَطْلُفُ

محمد و درخمان فراسید الدرد زرباوی

قَالَ لِي أَنْظِرْ صِفَاتِ حُبُونِي

کہ مگر کہ ظہر صفات محبوب میرے

سَيِّدَ الْمُتَمَسِّكِينَ وَالْمُتَّقِينَ

وہ سردار است و در کاہ و اور سردارین و اہل

وَرَسُولِ مُحَمَّدٍ وَحُجُومِ

اور رسول ہے سرا گیا تعریف کیا گیا

مِنْ رُوحِ الْحَقِّ مُكَفِّ كَافٍ

بالروح کے کافی ہو نیرالی کفایت کرنیوالی

مُنْجِي الْمَجْدِ وَلِيِّ اللَّهِ

نجات دہینے والا برگزیدہ دوست اللہ کا

الْبَشِيرُ السَّادِرُ وَالْفَتَّاحُ

خوش خبری دینے والا دروازہ والا اور کھنچی

بَلَدِ التَّوَنُوكِ أَشْرَفُ كَاللَّهِ

شہر تونوک بزرگ اقباس

خَلْفَ الصِّدْقِ حَقَّةً وَأَوَامِلُ

ظہن الصدق ہے حقیقت و آواہ

سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ مَطْلُوبِي

سردار انبیاء مطلوب میرے

سَيِّدِ الْخَلْقِ سَيِّدِ الْكَوْنِ

سردار خلق کا ہے سردار دونوں جہانوں کا

وَشَهِيدٌ وَشَاحِدٌ شَهِيدٌ

اور شاہد و گواہ گواہی دہا کیے

قَدَمُ الصِّدْقِ مُتَقَفِّ شَاحِدٌ

نشانہ نیک پیچھے آئندہ اثبات دینے والا

أَحْمَدُ الْمُصْطَفَى نَبِيُّ اللَّهِ

بڑا تعریف کرنیوالا برگزیدہ نبی اللہ کا

السَّارِحُ الْمُنِيرُ وَالْمُصْبِحُ

چسرا ہے روشن چسرا

حَاشِرُ عَاقِبِ صَفِيٍّ لِلَّهِ

جمع کرنیوالا پیچھے آنے والا برگزیدہ اللہ کا

نِعْمَةُ اللَّهِ نَاصِرٌ مُنْصَوِّدٌ

نعمت اللہ کی مدد کرنیوالا مدد کی گئی

وَرَسُولٌ أَمْلَأَ كَلِمَ الْكَلِيلِ

اور رسول ترا بیون کا جہاد کا اور تان

وَشَفِيعٌ مُشْفِعٌ وَمَكِينٌ

اور سفارش کرنیوالا سفارش قبول کیا گیا اور

قَسِيمٌ جَامِعٌ رَسُولُ اللَّهِ

قائم کرنیوالا جمع کرنے والا رسول اللہ کا

الْمُحِبُّ الْمَجَابُ ذُو الْعَرْشِ

قبول کرنے والا قبول کیے گئے صاحب عرش کا

وَالَّذِي يَأْتِيهِ اللَّهُ عَرُوءًا وَتَقَى

خفہ اللہ کا وسعہ مضبوط

هُوَ مَدِينٌ وَهُوَ مَدِينٌ

دو کبر پسنے والا زمین اور کبر پسنے والا

طَيْبٌ طَاهِرٌ حَيٌّ لِلَّهِ

پاکیزہ پاک ہمہ از اللہ کا

رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ حَقُّ نَوَّارٍ

رحمت عساکرات کا سچ نور

وَنَصِيحٌ وَنَاصِرٌ وَوَكِيلٌ

اور ناصح اور نصیحت کرنیوالا نعمت رکھار

وَكَبِيرٌ مَكْرَمٌ وَمُتَيَّنٌ

اور بزرگ بزرگی کی گائی حکم

خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ خَلِيلُ اللَّهِ

تمام کرنے والا نبیوں کا دوست اللہ کے

الْحَفِيظُ الْعَفِيُّ وَالرَّحْمَةُ

مربیان معاف کرنے والا اور رحمت

مُحَمَّدٌ اللَّهُ شَافِعُ الْفَقْرِ

حجت اللہ کی سفارش کرنیوالا برائتقی

الْكَفِيلُ الشَّفِيقُ مُوَكَّلٌ

کفالت کرنیوالا شفیق کرنیوالا توکل کرنیوالا



وَبِرَاقٍ وَمَصَاحِبِ الْمَعَارِجِ

اور صاحب بران کا اور صاحب معارج کا

أَذِنَ خَيْرٌ وَعِزَّةُ الْعَمَلِ

کان خیر کا اور عزت عبت کا

الْمُبِينِ الْمُؤَمِّلِ الْكَامِلِ

مبین کرنے والا امیدوار کرنے والا کامل

رُوحُ الْقِسْطِ صَاحِبِ السُّلْطَانِ

روح میل کے صاحب حجت و قدرت

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

اور باب حضرت طاهر اور حضرت ابن ابی عمیر

مُنْذِرٌ رُذْوٌ مَكَانُهُ مَعْصُومٌ

نہروں والا صاحب یرتبہ کا بچہ یا ہوا

الْمُطَاعِ الطَّيِّعِ سَعْدُ اللَّهِ

اطاعت کیا گیا اطاعت کرنے والا نیکوئی کا شہید

طَهْرٌ دَوْشَقَاعَةُ طَسِ

طہر صاحب شفاعت کا طہر

صَاحِبُ الشَّمْعِ وَاللَّوْالِقَةِ

صاحب شمعیت کا اور صاحب جہنم کا اور صاحب معارج کا

كَاشِفُ الْكَرْبِ أَفْعُ النَّيْبِ

دور کرنے والا نیکو کا بلیو کرنے والا مرتبہ کا

الْعَزِيزُ الْمُفْضِلُ تَقَالِ

غالب نصیحت دیکھ بزرگ

رُوحُ الْقُدُسِ صَاحِبُ الْبَرِّ

روح پاک کے صاحب بریں کا

وَأَبُو طَيْبٍ أَبُو الْقَاسِمِ

اور باب حضرت عیوب کے باب حضرت قاسم

وَشَهِيدٌ مَدَنٌ كَرَمٌ مَعْلُومٌ

اور گواہ بیعت کرنے والا نشان کیا ہوا

الْمُبَرَّكُ الْوَجِيهُ عَبْدُ اللَّهِ

بیکر کرنے والا صاحب جاہت بندہ کا

وَقَوِيٌّ مُطَاهَرٌ رَسِي

اور قوت والا بہت پاک کیا ہوا رسی

هُوَ صِدْقٌ مُّصَدِّقٌ

وہ بہترین صدیق ہے، سچا کرینوالا سچ بولنے والا

هُوَ بَشِيرٌ مُّقَدِّمُ فَاتِحٍ

وہ بشارت ہے مقدم کیا گیا کوئی والا

مُنْتَقَى بِالْعَمَلِ هَدًى قَمَدٌ

چنا ہوا پہونچنے والا بہترین ہدایت کی گیا

ذِكْرُ اللَّهِ وَاصِلٌ مُّوَصَّلٌ

سُز ذکر اللہ کا پہونچنے والا پہونچایا گیا

هُوَ ذَوْقُ لَافِ رَوْفٍ رَحِيمٌ

وہ صاحب قوت کا ہے مہربان رحم والا

صَاحِبُ السِّفِّ صَاحِبُ الْغُفْرِ

صاحب تلوار کا صاحب خود کا

هُوَ مَاجٍ مُّبْلَغٌ مُّخْتَارٌ

وہ مہینوالا پہونچانوالا برگزیدہ ہے

هُوَ نَوَافِلٌ مَصْرُوحٌ حَسَنٌ

وہ فراہیں ہے صبح کرینوالا نیکوون کا

وَمُحَقِّقٌ وَسَاقٍ سَاقٍ

اور سچنے والا اور آگے پہونچوالا چلائی والا

وَاجِزٌ وَهَاصِلٌ صَالِحٌ

اور صاحب اجر کا اور نیک کرینوالا نیک

وَعِبَادَتُهُ مَهْمِنٌ مَهْدَمٌ

اور بندہ پرست گواہ رہا ہوا

قَائِلُ الْغُرُجِيَّاتِ وَوَصُولٌ

کہنے والا دشمنوں کا اور لیکہ دینوالا اور پہونچنے والا

هُوَ ذَوْعُ عِزَّةٍ وَعَيْنُ أَعْيَمٍ

وہ صاحب عزت کا ہے اور چشمہ نوری کا

صَاحِبُ الْحَوْضِ صَاحِبُ الْحَشْرِ

صاحب حوض کوثر کا صاحب مشرق کا

هُوَ دَاعٍ مُّقَدِّسٌ جَبَّارٌ

اور بزم پیکار نے والا پاک شکستہ ہند ہے

وَهُوَ غَيْثٌ مُّقْبِلٌ الْغُرَابِ

اور وہ باران ہے درگزرینوالا غریبوں کا

الْعَلِيمُ الَّذِي كَلَّمَ اللَّهَ

صاحب علم خیر و شر والا ہکلام اللہ کا

صَاحِبُ الْعِجْرَاتِ ذُو فَضْلٍ

صاحب عجز و ن کا صاحب بزرگی کا

هَادٍ سَبِيلَ حَبِيبِ اللَّهِ

رہنما سہ واریہا را اید کا

أَجْوَدُ النَّاسِ سَيِّدَ الْعَالَمِ

سختی ترین آدمیوں کا سربراہان کا

صَلِّ رَفِيعًا عَلَيْهِ فَوْقَ حَسَبِ

درود پہنچا ای رب پیر اور او کے زیادہ حساب

فَإِذَا أَمَرَكَ إِلَى وَصَلِ

پس جب کہ او سکالطت میرے پہنچا

فَتَوَجَّهْتُ سَائِلُ الرَّحْمَنِ

سودتہ جو ہوا میں اور غما ایک گنگنے والا ہونے لگا

تَحْتَ شَمْسِ الضُّحَى وَمَا فِيهَا

طرت کتاب شمس الضحی کے اندر دیکھنے کے جو آئین

وَهُوَ لَا يَمُرُّ ذَاكَ فَضْلُ اللَّهِ

اور وہ سب سے بڑا ہے یہ فضل اللہ کا

أَرْحَمُ النَّاسِ وَهُوَ وَعَلَيْهِ

بڑا مہربان آدمی اور ہمارے پروردگار

وَقَبِيضُ السَّيِّئَاتِ خَرِبَ اللَّهُ

اور قبیض برے بات گروہ اللہ کا

أَحْسَنُ النَّاسِ صَاحِبُ الْحَنَانِ

خوبصورت آدمیوں کا صاحب مہربانیت کا

وَعَلَى إِلَهٍ مَعَ الْأَعْتَابِ

اور او پر کمال آدمی کے ساتھ اعقاب کے

لَمْ يَسْتَعْنِ بِخَلْقِهِ وَلَمْ

نہ کھڑا تھی ہوئی مجھ کو خلافت اور سکالطت کے

أَنْ يَقِينِ الْحُكَّاءَ وَالنَّبِيَّانِ

یہ کہ کلمہ کے مجھ کو خطا اور بھول سے

وَالَّذِي الْأُصْبَةُ الْغَرَّاءُ

اور طوت کتاب لاسے بقیہ کے کہ و شمس

فَالَّذِي تَخْتَبِتُ مِنْ هَذَيْنِ

پس مویکو چنانا بیئے ان دونوں کتابوں

مُسْتَعِجِنًا يَوَاهِبُ الْمُسْتَوَل

دو چاہنے والا سنا دینے والا مانگی ہر او کے

تَاطِمًا لِلْحَسَنِ مِنْهَا زَيْنٌ

منظم کرنیوالا واسطے خوبونکے اوس زینت

سَاءَ لَاصْفَاءَ رَعَالَهُ وَأَوَّلُ

مانگتے ہوئے رزقا ہوا واسطے اوسکا اور کتنا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سائے نام . اللہ مہربان رحمہ والے کے

إِنَّ خَيْرَ الْوَرَى رَسُولُ اللَّهِ

بیشک بہترین جان کے رسول اللہ

وَقَبِيحًا أَوْ رُبْعَةً فِي النَّاسِ

اور خوبصورت اور میانہ قد و میانہ آہویوں کے

إِنَّهُ كَانَ أَطْوَلَ الْمَرْبُوعِ

تحقیق وہ تھے دراز میانہ قد سے

حَسَنَ الْجِسْمِ وَهُوَ مُعْتَدِلٌ

خوب جسم اور معتدل تھے

كَانَ كَالْغُصْنِ بَيْنَ غُصْنَيْنِ

تھے مانند شاخ کے دو میانہ و شاخوں کو

كَانَ فُحْمًا مَحْمَدًا فِي الْجَمَالِ

ستہ بزرگ بزرگی کیے گئے صاحب ہر تہ کے

لَا كَمِيلًا وَلَا قَصِيرًا نَاسِي

نہ لمبے اور نہ کوتاہ آویسون کے

أَقْصَرًا مِنْ مَشْدَبٍ مَرْفُوعِ

کوتاہ زیاہ دراز سے بلند سے

خَلَقَهُ الْحَسَنُ فَيَدُهُ مُشْتَرِكٌ

خلقت حسن اوس میں شامل ہے

لَمْ تَعِبْ بَجِلَّةٍ مِنَ الْبَشَرِ

نہ عیب کر کیا اور کوکل آن سپا کے نہ عیب

فَكَذَّاهُ لَعْنَةُ مَنْ صَعَلَهُ

اور اسی طرح نہ عیب کیا اور کو کچی سرخ لاغری

بَادِنَامَعَ تَمَاسِكِ الْبَدَنِ

تھارسات بستی بدن

خَاتِمًا لِبَيِّعِ خَيْرًا لَكُونُ

ختم الایبیاءبترین کائنات کے

وَمِلْحًا مَشْرَبًا أَبْيَضُ

اور نمکین سرخی مارنا ہوا سفید رنگ

وَجْهُهُ مَرَكَّكَانَ حَسَنَ الْبَشَرِ

موندہ اوس شخص کا کہ تھا احسن البشر

كَانَ فِي وَجْهِهِ مِنَ الْبَشَرِ

تھی بیچ چہرہ اونکی کے گولا ہٹ

لَمْ يَكُنْ بِالْمَطْمَعِ الْوَجْهَ

نہ تھے بے موندہ کے

كَانَ صَلَتْ لِحْيَيْنِ فِي الْوُ

تھی رانج پیشانی کہ وسعت والی ہے

كَيْفَ تَنْزِي بِأَحْسَنِ الْفَضْلِ

کیونکر عیب اگر کرے فخرترین بزرگوں کا تین

كَانَ خَيْرُ الْخَلَائِقِ الْمَدَنِي

تھے سب سے بہترین مخلوق مدینے

أَسْمًا كَانَ أَزْهَرَ فِي اللَّوْنِ

گندم گون تھے روشن رنگ میں

أَلْوَنًا لَوْنُ لَوْنٍ أَفْيَضُ

روشن رنگ نور اور نکا بہت منتشر

يَتَلَاوَلَا تَلَاوَلَا الْقَمَرِ

چمکتا تھا چمکتا چاند کا

كَانَ تَدْوِيًا مَعَ الْكَنُوبِ

تھی گولا ہٹ اونکی ساتھ روشنی کے

لَا وَلَا بِالْمَكْنَمِ الْوَجْهَ

اور نہ پھولے موندہ

وَمَفَاضَ لِحْيَيْنِ بِالْطَّلَعِ

اور فراخ پیشانی ساتھ روشنی کے

كَانَ أَجْلِي حَيَّيْنِ كَأَلَمْ تَقُولِ

تھے روشن پیشانی جیسے صیقل کی ہوئی

كَانَ عِرْقِي يَدُّكَ لِقَضَبِ

نتی ایک رگ کہ بھری باقی تھی وقت غصے

خَاتَمُ الرُّسُلِ سَيِّدُ الثَّقَلَيْنِ

خاتم رسولوں کے سردار جن وائیں کے

أَدَّجَى الْعَيْنِ أَحْمَدُ الْمُرْسَلِ

سیاہ چشم احمد رسول

شَافِعُ النَّاسِ أَحْمَدُ الْمُخْتَارِ

شافع آدمیوں کے احمد برگزیدہ

يَكْمُلُ الْمُصْطَفَى أَمَامَ النَّوْمِ

سرمہ لگاتے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی خواب

سَيِّدُ الرُّسُلِ تَامِرُ الْأَذْيَانِ

سردار رسولوں کے کامل کانوں کے

كَانَ عَرْنَبُهُ هَوَاكَ قَفَا

تھے ناک اون کی وہ بلبند

وَأَزَحَّ الْحَوَاجِبِ الْمَقْصُولِ

اور دراز باریک پر موہویں جڑے

بَيْنَ قَوْسِي حَوَاجِبِي لَبِي

درمیان دو کمانوں ابرو سے نیچے کے

أَشْكَلُ الْعَيْنِ أَجْمَلُ الْعَبْدَيْنِ

سفید بین سرخی آنکھیں اکبرین سفید سرخی آنکھیں

قِيلَ أَيْضًا بِوَصْفِهِ شَهْلُ

کہا گیا ہے اس کے وصف میں کہ وہ سبیل

أَكْمَلُ الْعَيْنِ أَهْدَبُ الْأَشْفَا

خلفی سرمہ آگین چشم تھی دراز پر موہویں

كَانَ بِالْكَحْلِ أَمْرًا لِلْقَوْمِ

تھی ساتھ سرمہ کے حکم کرنیوالے واسطے لوگوں کے

وَأَسِيلُ وَأَسْهَلُ الْخَدَّيْنِ

اور عظیم اور دراز ہموار رخسار دن کے

وَالدَّقِيقُ الْمَنُودُ الْأَسْنَى

اور باریک روشن نورانی



سَائِلُ لَكَ فَكَانَ أَقْنَى الْأَنْفِ

باریک ناک بلند ناک

كَانَ قُدُّهُ عَلَيْهِ يَحْسَبُهُ

تھا ایک نور او سپر کر گمان کرے او کو

سَيِّدُ النَّاسِ أَحْسَنُ الشَّقَاتَيْنِ

سے آدھوں کے غویز ہو کر تھے

رَيْقُهُ أَطْيَبُ شِفَاءِ الدَّاءِ

آب دہن او کا خوشبودار پاکیزہ شفا بخا

سِرَائِقُهُ يَشِيخُ النَّاصِيحَ كَمَا

آب دہن او کا شکم سیر کرنا ہی شیر خوار کو بیا

صَقَى لَهُ أَطْيَبُ مِنَ الْأَصْوَابِ

آواز او کی خوشتر ہے کل آوازوں سے

أَحْمَدُ الْمُرْتَضَى سَجَايَا

احمد کہ خوب ہیں مروتیں او کے

وَعَظِيمُ مَقْلَمِ الْأَسْنَانِ

او بحکم شکاں دار دانتوں کے

صَلَّ رَيْقُ عَلَيْهِ أَلْفَا أَلْفِ

ورد و بیج اے یارب او سپر اران ہزار

مَنْ سَرَاهُ أَشَدَّ يَنْسِبُهُ

جو رکھے او کو بی بی نسبت کرے او کو

وَصَلِّحِ الْفَوَاسِقَ الَّذِينَ

اور فرما دہن کہ پوری کر تیرا آرزیت

وَهُوَ أَحْلَى بَحْبُثِ مَحَلِّ الْمَاءِ

اور وہ بہت شیریں ہی اس معیت ہی شیریں کرنا

كَانَ يَأْوِي الْغَلِيلَ عِنْدَ ظَمَا

تھا سیراب کرتا پیاسے کو نزدیک پیاس کے

مَعَ قُصْعٍ يَأْتِلُغُ الْغَايَاتِ

ساتھ نصامت کے باقیے الغایت

أَيْكُفُّ أَفْلَحُ شَايَا

روشن کشادہ ہیں اگلے دامت او

أَشْنَبُ الثَّغْرِ أَرْوَقُ الْمَعَانِ

روشن دار دانت خوش آیند و جیک کے

ہر عی عند التکلم المبرور

دیکھا جاتا تھا نزدیک کلام نیک کے

كَانَ خَيْرُ الْوَرَىٰ عِظِيمُ الْوَرَىٰ

تھے بہترین مردان بزرگ سے

كَانَ ذَاوُفْرَةً وَوَلَّتْ

تھے صاحب وزرہ کے اور صاحب کے

أَسْوَدَ الشَّعْرِ لَيْسَ بِالسَّيِّئِ

سیاہ بالوں کے نہ تھے سیدھے بال

فَرَّقَ الشَّعْرَ كَمَا الْفَرَقَا

ٹانگ نکالتے بالوں میں جبکہ جدا ہو جاتے

جَاوَزَ الشَّعْرَ شَحْمَةً الْأَدْنَىٰ

بڑھ جاتے تھے بال نرمہ گوشہ تاک

يَبْلُغُ الشَّعْرَ نِصْفَ الْأَذْنَيْنِ

پہنچتے تھے بال نصف کانوں تک

حَسَنَ السَّيِّئَيْنِ وَالْوَارِثِ

خوب موچوں کے اور زیادہ موچوں کے

مِنْ شَيْءٍ لَا خَيْرَ جَا كَالنَّوْرِ

دانتوں اور نکلے سے نکلتا ہوا مثل نور کے

لَا قَصِيرَ إِلَّا الذَّقْنُ كِبَضِ النَّاسِ

نہ کو تھوڑا ہی مانند بعض آدمیوں کے

رَجُلٌ شَعْرٌ عَظِيمٌ حَبَّتْ

خمسہ در بال عظیم جب

لَيْسَ بِالْجَدِّ لَيْسَ بِالْقَطِطِ

نہ تھے گھونگھڑ والے بال نہ تھے پیر پیل

أَوَّلَ شَعْرٍ أَخْرَجَ فَرَقَا

اول عہد میں پھرا خیز زمانہ میں ٹانگ کالی

كَمَا طَالَ وَفَرَا بِالزَّيْنِ

جب کہ بڑا و مہماتے انہود ہو کر ساتھ زین کے

يَضْرِبُ الْمَنِيكَيْنِ بِالزَّيْنِ

مارتے تھے کند ہوں کو راتہ زینیت کے

وَأَقْصَى الشَّوَارِبِ الْكَاسِمِ

اور کمر سے سوچہ نکولے آٹھن متابع کرتا اور

سیدھے



حَبِيبَةُ الْمُصْطَفَى شَفَاءُ الدَّاءِ  
 دوا ہے حضرت مصطفیٰ کی شفا دہن کی تھی  
 كَانَ فِيهَا وَرَاسُهُ الْأَعْلَى  
 تھے اوسین اور اوسکے سر بند میں  
 إِنَّمَا شَيْبُهُ لِعَنْفَقَةٍ  
 سوائے اسکے نہیں کہ سفیدی اڑکی چھین  
 كَانَ قُرَاسُهُ وَفِي مَدْعِيهِ  
 تھی اوسکے سر میں اور اوسکی کنپٹیوں میں  
 لَمْ يُخْضَبْ قَذَا الصَّحِيحِ وَقِيلَ  
 نہیں خضاب کیا اور صحیح اور کہا گیا  
 كَانَ يَهْتَادُ كَثْرَةَ التَّهْنِ  
 تھی عادت ڈالنے زیادتی روغن گانہ کے  
 نَاقِفَ الْأَبْطِ كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ  
 اوسکا ٹیٹا سب سے بہترین مخلوق کے  
 كَانَ مُزِيلًا لِلْإِسْهَاءِ  
 تھے دہکدگی سے ناف تک

قَمَرَةُ الصِّدْرِ كَثَّةٌ سَوْدَاءُ  
 بھریتے تھے سینے کو گھٹان سیاہ تھی  
 خَمْسَ عَشْرِينَ شَعْرَةً بَيَضَاءُ  
 قریب بیس بال کے سفید  
 ذِي الشُّعَيْرَاتِ هُنَّ الْفَتَى  
 یہ عشقہ جو بڑے بال میں نیچے لپکی  
 مَرْقَابِيْلُ الْبَيَاضِ صَلَّيْ عَلَيْهِ  
 سوڑی سفیدی درود و تسبیح اور پیر  
 خَضَبَ الْمُصْطَفَى وَفِيهِ أَكْثَلُ  
 کہ خضاب کیا حضرت مصطفیٰ نے اور اوسین کلام  
 وَحُبُّ الْعُطُورِ لَا التَّهْنِ  
 اور دوست کہتے خوشبو کو نہ زینت کو  
 مَسْتَعِينًا بِنُورِهِ أَوْ حَلَقِ  
 دور کر نیوا لے موی مار کو ساتھ نہ کر موی لپیٹے  
 خَطُّ شَعْرِهِ مَنْ رَأَى سَرَّهُ  
 لکیر بالوں کی میں جو دیکھا اوسکو خوش کیا اوسکو

عُنُقُهُ جِيدٌ مِّمَّنْ سَاطِعٌ  
 گردن او کی گردن تصویرِ جان کی چمکے والی  
 مَرَبِّهِ الْمُؤَلِّقَاتِ مَنفُضَةٌ  
 وہ شخص کہ سناٹے اور کسے ملکات پر گندہ ہو  
 نَاعِضُ الْبَطْنِ سَيِّدُ الْكَوْنِ  
 سرورِ دونوں جہاں  
 وَلَهُ اُخَاتُهُمُ الْاَغْرَاسُ  
 اور او کی بہنیں تھی روشن و کھلاتی دیتی  
 نَشَرَتْ فِيهِ بَضْعَةً حُمْرًا  
 اور بھرتا اس جگہ پر وہ گوشت سرخ  
 يَشْبَهُ الْجِسْمَ فِي الصَّفَا وَالْوَنِ  
 شبیہ جسم کے صفائی اور رنگ میں  
 خَاتَمُ آيَةٍ مِنَ الْآيَاتِ  
 مہرِ نبوت کہ آیت تھی آیات سے  
 خَاتَمُ اخِيَلٍ مَعَ الْمَلَّاحِ  
 مہرِ نبوت خال دار سناٹہ چمک کے

فِي صَفَاءٍ كَفَضَّةٍ لَا مَعَ  
 صفائی میں مانند چاندی روشن کے  
 ظَهْرُهُ كَالسَّيِّكَةِ الْفَضَّةِ  
 پیٹھ او کی مانند گداختہ چاندی تھی  
 مَسْكِبَاهُ الْبَيْعَةِ فِيهَا بَيْنٌ  
 دو نمونہ شانے اون کے دوری تھی میان ان کے  
 بَيْنُكَ تَفْيِئَةً جَانِبَ الْيُسْرِ  
 درمیان دو نمونہ شانوں او کی کو بائیں جانب  
 مِثْلُ مَجْمَعٍ وَبَيْضَةٍ بَيْضَاءُ  
 مانند مٹھی کے اور انڈے کے سفید  
 يَتَلَاوَعُ اَنْفِي الْكُونِ  
 چمکتے تھے اوپر بنے خلق کے  
 تَشْعُرَاتٌ عَلَيْهِ جُمُعَاتُ  
 چند بال او سپر جمع تھے  
 قَبِيلُ سَطْرٍ اَفِيءُ مَكُونِ  
 گمان کہ دو طرح ہیں او میں کمی نہیں

أَوَّلَ السَّطْرِ كَانَ فِيهِ اللَّهُ

پہلے ستر تھا اور سین اللہ  
ذاتِ وجہ ای احمد المبرور

یہ لفظ متروکہ ہوئے امید نیک

أَحْمَدُ مَقْتَمُ الْفِرَادِيسِ

حضرت احمد علیہ السلام کبھی مقبتوں کے

كَانَ عِبَلُ الدَّرَاعِ وَالْعَقْدَةِ

سب پر گوشت ہاتھ اور بازوؤں کے

الْيَبْكُ فِيهِ شَفِيعُ الْحَشَرِ

بہت نرم تھی پتیلی اور شفیع الحشر کے

رَحْبَ الرَّاحَتَيْنِ يَا لَا وَصَا

تھے فراخ ہتھیلیوں کے اور صاف

أَشْعَرُ الْمَكْبَيْنِ وَالسَّاعِدِ

تھے پر مو موٹے ہون اور بازو کے

يَسْبُطُ الْقَمِيمَ سَيِّدُ الْأَفَاقِ

سید ہی نلی ہاتھ اور ساق کی تھی سرور جانوں

وَحَدَّ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا فَا

ایک ہے وہ نہیں شریک و کا اور طاقتا اس کا

حَيْثُ كُنْتَ فَإِنَّكَ مُنْصَوِّرٌ

جہاں کہیں ہے تو پس تحقیق و فتح ہے

ضَحْمُ الْكَتْدِ وَالْكَرَائِسِ

جاری پیران شانہ و پشت اور عضووں و ہڈیوں کا

وَكَيْسُ الْبَيْدِ وَالْكَفَّيْنِ

اور فراخ ہاتھوں کے اور ہتھیلیوں کے

أَيُّرْدُ أَطِيبُ يَفْعُحُ الشَّرِّ

بہت خشک بہت خوب بر گندہ کرتی خوشبو

وَدَقِيقًا وَسَائِلُ الْأَطْرَافِ

اور باریک اور دراز انگلیوں کے

وَالَّذِي رَأَى عَيْنَ أَحْمَدَ الْحَاكِمِ

اور جو دیکھا تھو کے حضرت احمد حکم نیر الزما

لَا قَصِيرٌ وَلَا طَوِيلُ السَّاقِ

نہ کوتاہ نہ پٹلی کے اور نہ لمبی پٹلی کے

وَالِ الطُّولِ سَاقَهُ اقْرَبَ

اور طرف درازی کے ساق اونکی قریب

اِنَّهٗ كَانَ اَحْسَنَ الْبَشَرِ

بیشک وہ تھے خوبصورت آدمیوں کے

كَانَ عَقِبَا الرَّسُولِ مِنْهُمَا سَيِّدٌ

تھیں اٹھریاں رسول مدظلہ علیہ السلام کی گمشدہ

وَهُوَ خَمَصَانِ الْاُخْمَصِيَّاتِ

اور وہ خالی تلووں کے اور ہموار

يَبْنُو لِمَا عَنِ الْقَدَمَيْنِ

روان ہو جاتا پانی اون دونوں قدموں سے

زَالَ قَلْعًا بِقَوَّةٍ اِذَا زَالَ

چلتے برکنہ قدم ساتھ قوت کے جبکہ چلتے

كَانَ هُوَ الدَّهَابُ اِذَا مَشَى

تھے نرم و تیز رفتار جب چلتے

وَهُوَ مِثْلُ كَانَمَا يَخْطُ

اور وہ چلتے تھے گویا کہ نیچے اور تہہ

كَانَ فِيهَا حَمُوشَةٌ تَحْبِبُ

تھے اوس میں ایک بارکی خوش آتے

قَدْ مَا وَهُوَ شَلَفَ النَّشْرِ

از روی قدم کے اور وہ شفا کرنا اور اللہ

شَرَّكَ كَقُفٍّ مَعَ الْقَدَمَيْنِ

پر گوشت تشبیہ اونکی ساتھ قدموں کے

قَدْ مَا فِيهِ اِلَاعْتَدَالٌ صَحِيحٌ

از روی قدم اس بیان میں اعتدال صحیح ہے

طَالَ سَبَابَةُ مِنَ الْجِلْدَيْنِ

لبنے تھے سبایہ دونوں پیروں کے

كَانَ يَخْطُو تَكْفًا لِزَوَالِ

تھے قدم رکھتے برابر وقت چلنے کے

وَذَرِبُحَ اَخْطَا اِذَا مَضَى

اور نہراخ قدم جب کہ چلتے

مَرَبَعًا لَا سَفْلَ الْمَخْطِ

اوپر سے طرف نیچلی نہر و گاہ کے



وَسَوَّقُ الصَّابِ قَلَامَةً

اور چھلے سے ہمارے ہونے کو آگے اپنے

كَانَ خَيْرَ الْوَرَى نَبِيَّ اللَّهِ

تھے بہترین آدمیوں کے سب سے اچھے

خَافِضُ لَطْفِ أَطْوَلِ نَظَارِ

نیچے رکھنے والے انکھ کے طویل نظروں کے

كَأَيُّ عَنِّ مَيْمَنِهِ وَشِمَالِ

نہیں دیکھتے داسے اپنے اور بائیں

وَإِذَا كَانَ خَوْفُ الْتَفَتَا

اور جب تھے کسی طرف موندہ ہر کھانکے

ذَاتُهُ لِلْوَرَى الْمُحَافِظَةُ

ذات انکی واسطے آدمیوں کے محافظت

غَضَّ عِنْدَ الْقَرَابَةِ طَفِيَّةِ

بند کرتے نزدیک خفی اپنی کے دلوں کی

بَوَلُّهُ طَيْبٌ مَعَ الْغَارِطِ

پیشاب اچکا پاک خوشبودار تھانے پانے کے

كَانُوا أَصْحَابَهُ وَخِدْلَامَهُ

کہ تھے اصحاب و کنے اور غلامین اور کنے

بَادِيًا بِالسَّلَامِ مَنْ لَقَاهُ

ابتدا کر نوازا سلام کے او کو کہ ملائی گئی

جَانِبِ الْأَرْضِ لَا السَّمَاءِ الدَّارِ

طرف زمین کے نہ طرف آسمان پھر غور کر

لَمْ يَكُنْ لَا خِطَامًا كَيْتِلَ رِجَالِ

نہ تھے کن انکھوں دیکھنے والے مثل آدمیوں کو

فَالْتِفَاتِ الْجَمِيعِ ذَا كَيْتَا

پس تمام موندہ پھیر کر دیکھتے یہ ثابت ہوا

جُلُّ نَظَرُهُ الْمَلَا حَظَّةِ

بہت نظر اور کنے گوشہ چشم سے دیکھنا تھا

وَيَسَّيْ خَلْفَهُ كَبَيْنَ يَدَيْهِ

اور دیکھتے پیچھے اپنے ہاتھوں کے

تَبْلُغُ الْأَرْضِ بَيْنَا أَوْغَا

مکمل جاتے اور سکوزمین کے ایک طرف زمین کی

دَمُهُ حَافِظًا مِنَ الْأَسْقَامِ

خون آپ کا محافظ تھا بیماریوں سے

عَرَا الْجَبِيحَ أَعْطَرَ لَفَاحِ

عرق جسم کا بہت مسطر تھا خوشبو پر اگندہ کیڑوں کا

قِيلَ الْوَرْدُ أَطْيَبُ الْوَرَقِ

کہا گیا ہے کہ پھول گلاب پاکیزہ پنکھری

سِرْجَةُ أَطْيَبُ مِنَ الْعَنْبَرِ

برآب کی بہت خوشبو دار تھی غیر سے

صَلِّ يَا رَبِّ دَائِمًا أَبَدًا

درود پڑھ ای پروردگار ہرے ہمیشہ ہمیش

وَعَلَى إِلَهٍ وَأَصْحَابِهِ

اور اوپر آل اور اصحاب اذکی کے

وَأَدْنَى عَلَى الْحَبِيبَةِ

اور ہمیشہ کہ مجھ کو اور دوستی اذکی کے

أَتَنِي مِنْ لَدُنْكَ عَافِيَةٌ

دے مجھ کو اپنے پاس سے عافیت

إِنَّ هَذَا أَجْمَلُ الْجَمَامِ

تحقیق یہ آزمایا ہوا سنگ لکانیہو ایک ہے

فَوْقَ مِسْكِ وَعَنْبَرٍ فَوَاحِ

زیادہ مشک و عنبر خوشبو میں اس سے

رَأَيْتُكَ مُنْشَأً مِنَ الْعَرَفِ

خوشنما پیدا کیا گیا ہے اوس عرق سے

وَمِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ الْأَعْطَرِ

اور مشک تیسرے خوشبو دار سے

مَعَ سَلَامٍ عَلَى الرَّسُولِ هَذَا

ساتھ سلام کے اور پر رسول کے حالیکہ یہ آیت

هَمْ مَخْجُومٌ الْمَدَى أَجْبَارُ

وہ بتا رہے ہدایت کے میں اور اذکی دوستانہ

وَأَجْعَلِ الْحُسْرَى أَحَبَّ إِلَيَّ

اور کر حشر پیچ دوستوں اذکی کے

بِكُلِّ مَرَامٍ كَافِيَةٍ

کہ واسطے تمام مطلبوں کے کافی ہے

بِجَمِيعِ الدَّامِ كَافِيَةً

کہ واسطے تمام مطہوں کے کافی ہے

قَاضِيًا مِّنْ لَّدَيْكَ حَاجَاتِي

وہ بخالی کرد اگر تو اپنے پاس جتنی چاہے

مَوْثِقَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

ملکات گناہوں کے اور نیکیوں کے

عَبْدَكَ الشَّوْعَ مَرْجُوًّا بِالنَّارِ

اپنے بندے کو مذابح آگ سے

اَتْنِي مِنْ لَّدُنْكَ كَافِيَةً

دے مجھ کو اپنے پاس سے کافی

وَتَقْبَلْ بِهِ مَنَاجَاتِي

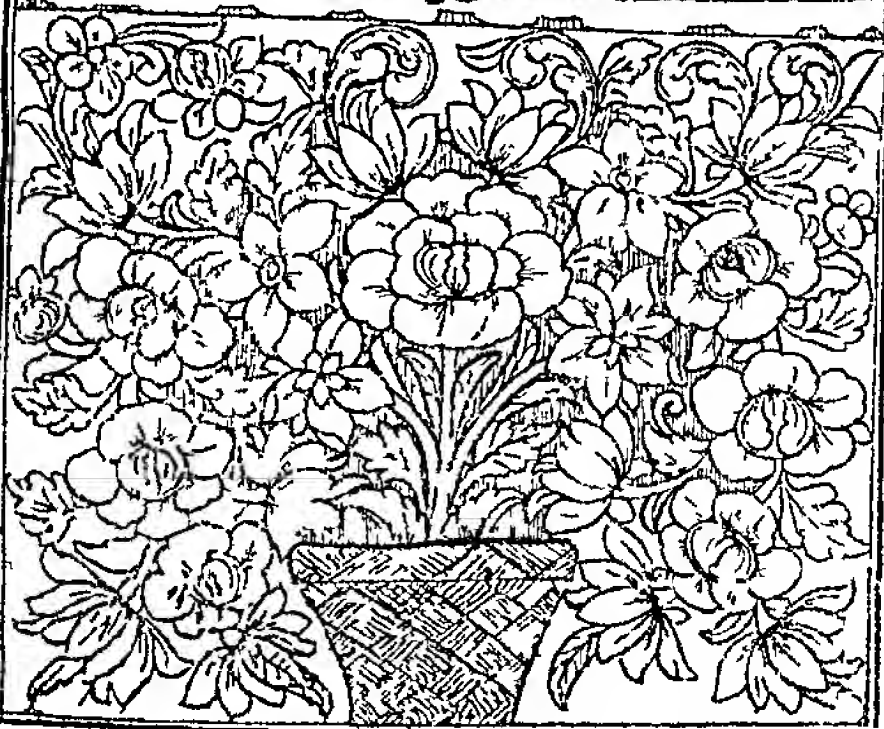
اور قبول کر بظیف اوس کے مناجات میری

وَأَعْفُ عَنِّي الْخَطَاةَ الْعَظِيمَاتِ

اور معاف کر مجھے خطا اوزع العیانی

رَبِّ اَعْتَقْ بِأَحْمَدٍ الْخَتَارِ

ایسا میرے آزاد کرے بظیف احمدا کے



بفضل خالق مجید و جبرائیل علیه السلام

در زمان فرخی تو امان و اوان سینت آفران

نصایر مصونی شبهه نمون شمار

چند غزل منقوی در سراپای لطافت و نشان

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از

سحاروت

صحیح و منقح تمام و تهذیب ترتیب بالا کلام در

طبع و کمال این کتاب مشتمل بر

بسم الله الرحمن الرحيم

دران فرصت که بودی بود نما بود  
 ز نور خویش نوری جلوه گر ساخت  
 چنین ظاهر کند عارف که آن نور  
 رخسار رخشان چو ماه چاره بود  
 نهی زمان روی گنم گون و روشن  
 چنین دلکشای او کشاده  
 کمان ابرویش بود کشته  
 و ابرو سر بسر آورده نزدیک

خدا بود و خدا بود و خدا بود  
 بران شمع محبت پر توان داشت  
 محبت محبت محبت گشت منظور  
 بخوبی آفتابش خاک ره بود  
 مخالفت زازدی آتش بخت من  
 نشان از صفی رخور شید داده  
 کمان ابرو کسی چون او ندیده  
 دراز و دلکش و مشکین و باریک

رگی بودش میان هر دو ابروی  
 سواد چشم مستش بود طو سے  
 بیاض چشم آن سرو گل اندام  
 بکج چشم دیدے جانب کس  
 فرو میداشت چشم ناز نیش  
 نظر بر آسمان هر که کشا دے  
 سومی خدام دولت انتابش  
 بزرگان دراز سرمه آلود  
 بلندی داشت اندر عظم بینے  
 سر بینے بلندی داشت انسان  
 نه همچون غنچه تنگی دروین داشت  
 گهر کم سفتی آن لعل گه بار  
 لبش پر بود اما پر شکر بود  
 بهر چیز بخت یک چو مردم  
 چو گل خندی آن سرو لوزاز  
 سخن سنجیده و آهسته گفته

که ظاهر میشد اندر تنزی اوی  
 مدا مش سرمه کردی خاک بوی  
 همی داوی خبر از درو بادام  
 که بودی گوشه چشتی از و بس  
 نظر می بود اکثر بر زمینش  
 زمانے نیک گویند ایتا دے  
 نظر بودے تمام اندر خطابش  
 بر آورده ز جان اهل دل دود  
 چه بینے اوج حسن و ناز بینے  
 که بود و رسته حشش منایان  
 وے بھر دین تنگان سخن داشت  
 ولی بود اندک و سفیش بسیار  
 ز گفتارش جهانی پر گھر بود  
 محل خنده فرمودی تبسم  
 چنان که خنده اوزاید آواز  
 بخوبی گوهر سیاب سفتی

ز دند انباشت در بحر و بر بود  
 برزگه در سر او بود چندان  
 خجل نقاش چین تران نامی گردن  
 زهی گردن که شاهان اقالیم  
 برایش بود موتا زمره گوشش  
 گسی یکسو شدی آن موی مشکین  
 وجودش آفتابی بود روشن  
 بدادش سایه زان روایز و پاک  
 نه لاغر بود اندامش نفیر به  
 میان این و آن لطف تن او  
 تعالی اندیشه پاکینه ایدام  
 چو سیم صفت پاکینه گوهر  
 ز مویی هم چون عنبر زنی کم و کاست  
 کشیده آن الف از نامی تانان  
 نکو بودیش مو بردوش و بازو  
 بلند میهای صدفش گرچه بود است

ولیکن اندک از هم دور تر بود  
 که بوده سر فراز سر بلند ان  
 که نوان آتچنان تصویر کردن  
 همه دارند سر در طوق تسلیم  
 رسید گرشیدی تا سر دوش  
 گوی مغز که هم چون نافه چین  
 بناید سایه از غورشید حبتن  
 که بود افسوس و حیف آن سایه برک  
 همه صامتی ز نور ماه و خور به  
 همی ظاهر شد از پیراهن او  
 که پیشش خاک بودی نقره خام  
 شکم با سینه اش بودی برابر  
 خطی بر سینه بودش چون الف راست  
 در آن پیداهم از قاف تا قاف  
 زویدگر چه از برگ سمن مو  
 ولی مویی که از وی نافه سود است



برزگی در سر بهر استخوان داشت  
 بزرگی اندکی در ساعدش بود  
 کف دستش کشاده بود و سواده  
 کف آن دست خود چون نازنین بود  
 اگر کف باز کردی ریخته آب  
 چو بالاداشت دست از ماسوی الله  
 در از انگشت او مثل مسلم بود  
 چنان باده برید و بالیده آن دست  
 میان هر دو شانه داشت خاتم  
 چه نیکو گفت عبد الله مشهور  
 نبوت را تویی آن نامه درشت  
 سسی سرور و افش معتدل بود  
 همه بالا بلند ان همه راه  
 برین سان بر همه بودن سزاوار  
 بجز جانب توجه نمی نمود  
 بجز سوزنی آن سر نیل درگاه

برزگی بر بزرگان جهان داشت  
 ولیکن در نظر بسیار خوش بود  
 چنین دستی بود دست کشاده  
 چو برگ تازه گل بی نقش حل بود  
 که غایبان میشدی چون در نایاب  
 بخوبی گوئی بر دانه پخته ماه  
 الف سان در همه عالم علم بود  
 که بالیدی ز دیدن صاحب پیش  
 بان خاتم همه او را مسلم  
 درین معنی که گورش باد پر نور  
 که از تعلیم دارد و هر درشت  
 الف سان در میان جان دل بود  
 به پیش قامتش بودند کوتاه  
 نباشد در حقیقت غیر اعجاز  
 چو نرگس چشم و سر و پیش بود  
 باستجبال می فرمود طی راه

بر رفتن آن چنان بودی نمایان  
 به چنین باشد رسول حق تعالی  
 کف دست و کف پا داشت فرید  
 بیایکی هم چون نور چشم مردم  
 کف پایش بهر ت آسمان سالی  
 قدر مایش کرد و گردون سرازشت  
 زمین که مقدم او یافت اعزاز  
 کف پایش مجوف بود چندان  
 چو اقلیم سخن را شد مساحت  
 فروزان رخ چو ماه و آفتابش  
 ز لطف حق مصور گشته جانی  
 کثیر التحبیه بود آن جوهر شرد  
 مگر بسیار بودش غنبر تر  
 یکی گوید که طولش بود یک مشت  
 بعضی فقره بود انگشت نیش  
 نخست اندر پایان محسند

که از بالا بهی آمد بسیار  
 که آمد حلق را او زینب بالان  
 به اموی و لطف از یکدگر به  
 به نرعی و لطافت به نر قاتم  
 ز روی گل نکوتر پشت آن پای  
 شنیدم گوشت اندک بر عقب دست  
 نشد هیچ از یکی پایش سرازاز  
 که نقش پانمودی خوب خندان  
 ره بود او از همه گه سی فصاحت  
 عرق خوشبو تر از مشک گلانش  
 فدای هر سر مویش بهان  
 ولی از هر طرف اصلاح می کرد  
 که از غنبر بود بسیار بهر  
 یکی گوید که یک مشت و دو انگشت  
 رخم کرده سه سطر اندر انگشتش  
 رسول اندر میان سبز و آمد

بخوان هر دم باین شکل و شمای

و در و بی نهایت از نیت و دل

# ایماننامه

بسم الله الرحمن الرحیم

حلیه مبارک تحفه رسولیه

بار خدایا تو بکن یار من  
تظم کنم حلیه محبوب تو  
از کرم خویش باختر رسان

رسم کن و نیک بسکساریم  
از دو جهان طالب مطلوب تو  
چاشنی از خوان قبولت چشان

شروع حلیه مبارک حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله

رنگ بنی سدرخ سفید آمده  
گشته ملاحظت بصباح قیرین  
راس سلاش بزرگ و عظیم  
موتی سداوند فرد و هشته تر  
جد و رجل بودند سب و قاطط

جای یکے ضد و ویت آمده  
مع این هر و شد آن شاه دین  
حتی اسرار خدای کریم  
نه که شد بهم آشنه تر  
خیر امور آمد دامن و وسط

شعر سحر آن سر ارباب هوش  
داشتن موی سر از سنت است  
بود کثاده ز کرم روسته او  
بود گه بر سر و او ابرویش  
موتی و او ابرویش ز سنبل متعین  
سبب الف یعنی که بین پل  
چشم بزرگش که چون گرس نمود  
مردم آن مردم چشم جهان  
گوهر و نداشت چو دندان سین  
لاله رخساره آن رهنمون  
موتی محاسن بجم و ته به  
هست خلاف علما در خضاب  
از خضابست محقق از و  
موتی سپیدش بس و کجی اش  
زلف مبارک که سیه نیست بود  
ازلف چو شب زلف چو روز مبارک

این شعر در کتاب...

گاه بدوش و گهی بودی بگوش  
حلق و دوباره ز بنی ثنابت است  
چنین کسی دیده برابر وی او  
گاه خضاب پر شدی آن رگ ویش  
لعل لبش حنث و زنان بر عقیق  
قول الذیعنی که گفتش پسند  
مکتل از سر مد مازاع بود  
بود ثنابت سیه و در شان  
موتی شکافت و اسرارین  
بود برابر نه برون و برون  
دست نهاد و قد و کشش  
چشم غفیر اند و بدش به باب  
زین شبش سنت بنویس بگو  
بست نه بالانه کم از شبش و شش  
معنی این آیت و الیسل بود  
ازلف که شد جمع لیل و منهار

گردن او گردن و سبب مثال  
 محض نبوت ته گردن مکیں  
 بود یکے غنچه ز دل خاسته  
 هست روایت و گرای ذوالکمال  
 رستم بر آن بود خدا واحد است  
 روی بکن هر طرف و هر کجا  
 پشت که ان پشتی دین ساخته  
 مفصل او خشم و عریض الصدر  
 ساعد سیمیش طب فرکان  
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ طَوِيلَ الْبَيْدَيْنِ  
 سر دوز کافوره کف دست او  
 سینہ و اشکم که برابر بدند  
 پایش نه مو بود بدن بود صاف  
 در موئے باز و کتف ساق او  
 هست روایات عمیم و صحیح  
 در موئی خانه که همان بد ز خلق

لطف و صفای پیش برون مقال  
 در و و کتف مائل ایسر به بین  
 با هم موئے سیاه آراسته  
 بر پیشه حمام بد و رنگ آلی  
 نیست و گرس که در و راضد است  
 خاطر تفت اسے شش متصورا  
 صاف تر از نقره بگدخته  
 مادر من باد شد ابا پدر  
 معتدل اعضا کے تماشایان  
 رَاحَتُهُ أَوْ سَعٍ مِنْ خَافِقَيْنِ  
 خاتم طائی لبخا پست او  
 هر دو یکے تحت قائم شد  
 جز خط از سینه او تابانست  
 نیز اعلی صدر شای می افرو  
 نقل نمودم از مدارج صریح  
 نور صریح آمده از قص و خلق

ساق که باریک لطیفش بده  
 پاشنه اش صاف چو بلور بود  
 در ره عقبش پاش که می سوده است  
 پاشی در بالاش بس بود صاف  
 نشنوی ای دوست بس رضا  
 هست ز بوهش رویت چنین  
 خضر باز در گراگشت پاش  
 جابرین سیره چنین گفته است  
 آنکه چنین شتر است ای خلیل  
 محض خطا هست غلط نادرست  
 ابن حجر کان ثقة است متین  
 نام قدش سر و باغ حدی  
 بخردش بود که در وسط جمع  
 سایه بنودش بزمین ای فلان  
 بود بر قمارے نبی تیز رو  
 چون بره اندر شدے آن اوان

مخل قاشش استنه آمده  
 زان همه گماش عیان می نمود  
 زان جبتش گوشت کم بوده است  
 پارگی و نینر نمودش شکاف  
 که نه خمبص بود کف هر دو پا  
 لیک روایت دیگر آمد متین  
 بود طویل و بدرازے گراے  
 گردن شکریک از دل مارفته است  
 کا شیخ سبابه دستش طویل  
 نیست روایت نه قوی و نه است  
 گفته چنین است مواهب بین  
 فاخته ام من ول و جام قدی  
 از همه بالا نبودے چو شیخ  
 سایه ندید است کس از روح جان  
 تیز روے نه که رساند بدو  
 خود پس اصحاب پیشش و ان

گفتی که خالی بکنیدم ز پس  
عرق تنش طیب تر از مشک چین  
غایت و خون بول نبی طاهر است  
در شب تاریک یک آذوده در  
شام و لب صبح شد و پاک شد  
آنکه چنین فضله او نادر است  
سین شریفش جو شده سج تمام  
واعی حق نبود بحق خوانده رفت  
باد برو تا دم روز و تیمام  
صورت لبش که شد خط ما  
دفع روایات صحیح امی مسلم  
در طلبش شام و سحر تا فهم  
جایی که این طایفه مبارک بود  
در همه جایی است موثر تمام

در پس من مهت فلک چند کس  
فضله و گرامی بجهتین حکم بین  
گفت چنین آنکه بدین ماهر است  
بول نبی ناسته اشام کرد  
جمله تنش صاف عطر ناک شد  
ذات مبارک چه بود بر رست  
بکاک صفت کرد بخت حرام  
از پس خود و دین خدا اما ز رفت  
از من و از جمله صلوة و سلام  
کرده اش نظم الف تا بیا  
و تمام آمد نه از ان بیش کم  
نعمت عطا است که من یافتم  
از همه آفات امانش شود  
طایفه شریفش که علیه السلام

سبب نظم طایفه شریف مع نام ناطم  
بار خدا یا بطفیل بتول  
ساز مشرف بحال رسول



دور بیند از دست حیریم بکن  
کار کنان حسب شریعت یار  
هر که بین حلیه گیار و نظم  
خاصه که آن معدن حلم و حیا  
باعث این نظم معلی شد او  
طالب علم است در محل تیر هم  
نظم شد است این گوهر نقل شمع  
نافع نم این از سر صدق و یقین  
مولد او مسکن او در قصور

سرفت خورش غنیبیم بکن  
جان ز ششم تمهره اینست آن بر کار  
از کرم خویش بسویش  
نام گرامیش بود مستطیع  
و ده که باین حلیه محلی شد او  
زین تو مکرم کنش اسب ذوالکرم  
در سن الف و صد و بیست و یک  
هست غلام ملک محی دین  
عمره الهی سفوح

## حلیه مبارک از تصنیفات کلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

لکه ای خامه حمد و ثنا خدا  
و ده بی خالق آسمان زمین  
و ده بی مالک ملک هر دو سر  
که هست و ده شهنشاه ملک تقابین  
خداوند کرسی و عرش برین  
اوسی کو بقای هر هی خدایه

جس چاہی اک دم میں وہی سرور	گلاہ کیانی و تاج شمشیری
گدا کو جو چاہے کرے بادشا	کرے شاہ کو دم کی دم سن گدا

نعت

نباب محمد کو اوسنے کیا	رسو کون کا سر و قمر و باو شا
خدا کی طرف سی وہ مختارین	وہی دین و دنیا کی سر و زمین
خدا اذکی تتریف جب خود کرے	کلامی کی کیا تاب جو کرے
اے پتے ہی یہ حکم خدا	پڑھو تم شب و روز صلے عطا
من ہوا و نیر و د و د و سلام	اور سب آل و اصحاب پر بھی مدام

مدح نواب مستطاب فلک جناب سمن الدولہ وزیر  
الملک اب محمد علی صاحب صولت جنگ و اہل الم

کہوں مدح نواب عالی جناب	جہان جو دے جسے ہی کامیاب
اندانی بیہ او سکویا ہی غیر	گم ہی دولت و حشمت او سکی کینئر
فریدون دارا سی وہ کم نہیں	سلیمان نشان ہی ہر دہی زمین
یمین دول ہی وہ سلطان حشم	محمد علی حسان و سرخ ششم
وزیر الممالک وہ عالی جناب	گم ہی صولت جنگ جسکا خطاب
بعد الت پناہ او عالم نواز	جہان بین سخاوت سی ہی ہر فرما

وہ جدم کہ چاکر نوازی کرے  
 بخدا او سکودا تم سلامت رکھے  
 ہا ہی درویش سیرت وہ ہم اقتدار  
 کہ محفل میں ہی ذکر او سکی سدا  
 ہمیشہ او سکوی بھی ذوق ہے  
 اور تصنیف کا بھی نہایت شوق ہے  
 چنانچہ لکھی ایک ایسی کتاب  
 وہ ہی نور چشمان اہل یقین  
 سلور او سکے میں موج آبِ حیات  
 نقطہ پر یہ حسن خدا واد ہے

نیت بخشے کہ پس بیت جس کہ اوستے  
 باور او سکی مرادین بھی پوری کری  
 جلیلہ زمان شلبے روزگار  
 بقول رسول اور قول خدا  
 حدیث اور تفسیر سی شوق ہے  
 کہ ہی علم میں اک جہان سی فوج  
 جو علم سیر میں ہوتی لاجواہر  
 سیر میں کتاب اور ویسی ہیں  
 اور ہر صفحہ بکلیش ہی ای نیکان  
 کہ ہر خال رتوی پر نیا دہے

## باب بحث نظم مذاکا

کھا مجھے سرکار نے ایک روز  
 کہ جو میں طبیب سیٹھا منشا  
 اونہون نے شامل سی اب ہی کہا  
 اصح الروایات میں جس قدر  
 اور او سکی معانی ہی اور شرح بھی

کہ تھا بوز وہ بسکہ بھٹا فروزا  
 وہ مشتاق احمد مرشد خصال  
 شہر اپنے آن سید دوسرا  
 وہ سب درج ہیں اوس میں سب  
 بہت خوب عمدہ لکھی فارسی